

بی تفاوتی یعنی پذیرش شکست



فرزاد نعمتی

خبرنگار گروه فرهنگ

«مدیریت ارتباطات» ماهنامه تخصصی حوزه ارتباطات، رسانه و روابط عمومی، بیش از ۱۳ سال است که به‌طور پیوسته منتشر می‌شود. آخرین شماره این ماهنامه نیز پیش از نوروز به‌دکاهای مطبوعات رسید. بخش اول این شماره به‌بار بهایی است که بابک زمانی و فریدون صدیقی برای مجله نوشته‌اند. فریدون صدیقی نوشته است: «حق نداریم بچه‌ها را از دیدن و تجربه هفت‌سین و سیزده سیزده محروم کنیم. آنان باید نوروز را و بهار را تن‌پوش کنند؛ حتی اگر پاییز در کمین باشد! زندگی همین است. این را بهار هم می‌داند.» از نظر زمانی نیز بهتر است امیدوار باشیم زیرا «زمستان است اما بهار خواهد آمد». پرونده ویژه این شماره مدیریت ارتباطات اما به موضوع «تغییر» اختصاص پیدا کرده است و تیتیر آن چنین است: «باید که پوست انداخت». در این بخش مهدی افروز منش در یادداشتی با عنوان «باید از مادرمان زمین یاد بگیریم»، نوشته: «انسان در حرکت معنا پیدا می‌کند» و «تراژدی‌ها رخ دادند، چون کسانی ترجیح دادند، ولو به قیمت آتش‌زدن جهان، از تغییر سر باز بزنند». یادداشت نیوشا طیبی هم از زاویه قابل توجهی به مسئله اهمیت سنت‌ها و نوسدن آنها پرداخته است. طیبی با آن نگاه کلیشه‌ای که سنت را پوسیده و مایه عقب‌ماندگی می‌داند، مخالف است و برعکس معتقد است: «سنت در باطن خود تحول خواه است» و در توضیح بیشتر این امر به جشن‌های مهم ایرانی (نوروز، سده و یلدا) اشاره می‌کند. «هر سه پایه در تحول دارند. ما در دسای کاملاً ایرانی تحویل سال‌نوی، از خداوند درخواست می‌کنیم که حال ما را به بهترین احوال تغییر دهد. پس تغییر و تحول، هسته و ذات سنت ماست.» علی مسعودی نیز نیز در یادداشت خود در این بخش از دل‌بستگی داستان‌نویسان به تغییر نوشته و در ضمن نگاهی هم به تغییر طلایی امروز ایرانیان انداخته است: «ما ایرانیان در این روزگار بغرنج، کاری به پروپاگاندای این جناح و آن مسئول نداریم، چیزی که بر تمام ما مقیمان این اقلیم آشکار است، نیاز به تغییر است. هیچ لازم نیست اقتصاد یا علوم سیاسی یا جامعه‌شناسی خوانده باشیم تا متوجه شویم امروزه در عرضه‌های مختلف زیست در یک تنگنای هولناکیم که اصلانی توانده همین شکل ادامه یابد. مهم‌نست بهتر یا بدتر شود، به کامیابی منجر شود یا به تراژدی؛ آنچه هوداست، عدم امکان پایداری وضعیت موجود است.» در همین بخش مصاحبه‌ای هم با موسی اکرمی، استاد فلسفه علم دیده می‌شود که در آن، او در پاسخ به اخلاقی بودن تغییر و «شدن» می‌گوید: «تقریباً همه فیلسوفان اخلاقی سه جریان مهم اخلاقی: فضیلت‌گرا، وظیفه‌گرا و پیامدگرا و دیگر جریان‌های اخلاقی که در کنار این سه جامی‌گیرند، معتقدند که انسان‌ها به لحاظ اخلاقی تغییر‌پذیرند؛ بنابراین پذیرفتن «شدن»، پذیرفتن تحول در رفتار و نحوه زیست و تعامل با دیگران، امری کاملاً اخلاقی است و هرگونه عدم‌باور به «شدن»، عدم‌باور به تغییر رفتار اخلاقی، غیر اخلاقی و به یک‌معنای غیرانسانی است.»

دیگر بخش جذاب این شماره مجله، مصاحبه با قطب‌الدین صادقی، کارگردان شهیر تئاتر است. او در این مصاحبه ضمن بررسی تاریخی اهمیت دیالوگ و گفت‌وگو در ساختن جوامعی مطلوب و لزوم پذیرش نسبی و جمعی بودن حقیقت در جهان امروز، واکنشی نیز به موج کناره‌گیری وی‌ا‌اس و مهاجرت‌دانشجویان ایرانیان دارد و می‌گوید: «من انفعال را در ذات خود بد می‌دانم. انفعال برای من به‌معنای اعلام شکست پیشاپیش است. ما نباید شکست بخوریم. ما باید توان خود را برای مبارزه بالاتر ببریم و از ماهیت‌مان، خواست‌های‌مان، مطالبات‌مان و ارزش‌های‌مان دفاع کنیم. این به دست نمی‌آید مگر آنکه شمه‌ای حرف بیاوریم. حرف بزنیم، گاهی با کلام و گاهی با یک رمان، گاهی با یک نمایش و گاهی با سینما. ما باید پویا باشیم. ما محکوم به خوش‌بینی هستیم و با اعلام شکست پیشاپیش، به هیچ کجا نخواهیم رسید؛ جز اینکه سمت مقابل را در انجام آنچه می‌کنند، جری‌تر می‌سازیم. او باید با نفس حضور شما احساس خطر کند و بداند که عرصه خالی نیست.»

مدیریت ارتباطات

میدان بازی بچنگند که باید بیرون از میدان مسابقه هم با موانع برون‌متنی مبارزه کنند. از مخالفت خانواده‌هایی که مخالف ورزش کردن دختران‌شان بودند تا عدم حمایت و پشتیبانی نهادها و سازمان‌های ورزشی از آنها و حتی ذهنیت‌های غلط و کلیشه‌ای در جامعه و افکار عمومی نسبت به آنها به‌عنوان ورزشکار دختر. این فضا، موقعیت و قصه را به نوعی در فیلم «عرق سرد» هم شاهد بودیم.

پرویز خان

«پرویز خان»، یک درام ورزشی به کارگردانی علی ثقفی است که به‌عنوان یکی از فیلم‌های اکران نوروزی، امسال روی پرده سینما دیدیم و همچنان در حال اکران است. ثقفی در اولین تجربه کارگردانی سینمایی خود، مقطعی از زندگی پرویز دهداری را با بازی سعید پورصمیمی به تصویر کشیده است. پس از پیروزی انقلاب و در دهه ۶۰، نام پرویز دهداری با سرمربیگری تیم ملی فوتبال دوباره بر سر زبان‌ها افتاد؛ سال‌هایی که دهداری، تیم ملی را برای حضور در بازی‌های آسیایی ۱۹۸۶ سنول آماده کرد. داستان اختلاف با ستاره‌های نامدار تیم ملی هم از اینجا شروع شد. وقتی تیم ملی از سنول بازمی‌گشت، نامه‌ای توسط ۱۴ بازیکن امضاء شده بود که پس از رسیدن به فرودگاه مهرآباد، به بمب خبری تبدیل شد. استعفای ۱۴ بازیکن از حضور در تیم ملی، جنجالی‌ترین رخداد فوتبالی دهه ۶۰ بود. دهداری، تیم ملی تازه‌ای با جوانان گمنام تشکیل داد که از میان‌شان تعدادی جزو ستاره‌های بزرگ فوتبال شدند؛ از احمدرضا عابدزاده و مجتبی محرمی تا جواد زرینچه و صمد مرفاوی. تیم جوان دهداری پس از کسب مقام سوم در جام‌ملت‌های آسیا، آماده رقابت‌های مقدماتی جام جهانی ۱۹۹۰ می‌شد که حاشیه‌های دیدار دوستانه ایران و ژاپن در استادیوم آزادی، پرونده حضور دهداری در تیم ملی را بست. روزی که تعدادی از تماشاگران با گلرله‌های برقی از معلم اخلاق استقبال کردند. دهداری در اوایل دهه ۷۰ از دنیا رفت و حالا قصه او روی پرده سینما در حال روایت است. گرچه به‌رغم حضور سعید پورصمیمی و بازی خوب او، خود فیلم چندان در گیشه موفق نبود.

چرا درام‌های ورزشی شکست می‌خورند؟

واقعیت این است که با وجود جذابیت دراماتیکی که به‌طور بالقوه در سوزهای ورزشی وجود دارد، اما فعالیت آنها در فیلم‌های ورزشی در سینمای ایران چندان به موفقیت دست نیافت و غالب فیلم‌های ورزشی در گیشه شکست خوردند و نتوانستند مخاطب را با خود همراه کنند. بخشی از این شکست را باید در مرحله نگارش فیلمنامه جست‌وجو کرد؛ فیلمنامه‌هایی که نمی‌توانند تجربه‌های واقعی یا شخصیت‌های حقیقی ورزشکاران را به موقعیت و کاراکتری دراماتیک تبدیل کنند و تصویری که خلق می‌کنند با تصور مخاطب از این چهره‌های آشنا منطبق نیست و نمی‌توانند همدلی ایجاد کنند. برخی مثل جهانگیر کوثری که در هر دو حوزه سینما و ورزش به‌عنوان کارشناس شناخته می‌شود، دلیل این شکست را در تفاوت تماشاگران ورزشی و سینمایی می‌داند و معتقد است: «از منظر جامعه‌شناسی، «ورزش» یک تعریف مشخص دارد که آن هم به جوهره‌ی تازگی، به‌روز و زنده بودن آن مربوط می‌شود و این اصلی‌ترین دلیلی است که سوزهای ورزشی نمی‌توانند در سینما موفق باشند و مخاطب خود را به‌دست آورند.» به اعتقاد او: «قبل از انقلاب «عمو فوتبالی» و «سر طلایی»، از جمله فیلم‌ها درباره فوتبال بودند که موفق نبودند در صورتی که بازیگر خوب هم داشتند. به‌جز فوتبال فیلم «ببر مازندران» درباره امامعلی حبیبی هم بود که ساموئل خاچیکیان ساخت و آن نیز به نتیجه نرسید. «جهنم سفید» آقای خاچیکیان هم که جمشید آریا در آن بازی می‌کرد، موفق نبود، یعنی فیلم‌های مربوط به کشتی نیز در آن دوران مخاطبی نداشتند و بر همین اساس فیلم‌های سینمایی از رشته‌های دیگر اصلاً چندان قابل بحث نیستند. در مقطعی هم آقای ثقفی فیلمی ساخت به‌نام «فوتبالیست‌ها» که علی پروین در آن بازی می‌کرد، ولی آن هم نتیجه‌ای نداشت چون مردم دوست داشتند علی پروین را در لحظه و روی زمین فوتبال ببینند. سال ۶۴ فیلمی را به‌نام «خط پایان» با آقای ایرج طهماسب ساختیم و او با حمید جبلی در آن بازی می‌کرد. فیلم درباره دوچرخه‌سواری بود و قصه خوبی داشت که محمدعلی سپانلو آن را نوشته بود، ولی مخاطبی نداشت. تقریباً در تمام دنیا فیلم‌های ورزشی جواب نداده‌اند و اگر فیلمی مثل «راکی» ساخته می‌شود و جذابیت دارد، به‌خاطر درام‌های سینمایی است که در آن گنجانده می‌شود و در میان فیلم‌های ورزشی بیشتر به استثنای تبدیل شده است.» به نظر می‌رسد تفاوت ماهوی در دنیای درام و جهان ورزش می‌تواند دلیل اصلی شکست فیلم‌های ورزشی باشد، اما نباید قابلیت‌های سینمایی در تبدیل یک رخداد ورزشی به درام را دست‌کم گرفت. برخی از فیلم‌های موفق ورزشی نشان می‌دهد اگر رخداد یا شخصیتی ورزشی به‌درستی با درام و مقتضیات آن پیوند بخورد، می‌تواند به اثری موفق تبدیل شود.

صفر تا سکو و لورکا

از محدود فیلم‌های مستندی که به اکران عمومی رسید، فیلم «صفر تا سکو»، به کارگردانی سحر مصیبی بود که بخشی از زندگی شخصی و حرفه‌ای خواهران منصوریان را در دل مسابقات مهم زندگی حرفه‌ای‌شان به تصویر می‌کشد. الهه، شهربانو و سهیلا منصوریان؛ سه خواهری هستند که با تلاش و پشتکار بسیار توانسته‌اند از شهری کوچک همچون سمیرم، به قله‌ها و سکوه‌های بزرگ جهانی قدم بگذارند و برای ایران افتخار بیافرینند. سحر مصیبی در سال ۹۶، مستندی جذاب درباره خواهران منصوریان ساخته است. این اثر آنقدر جذابیت دارد که هم در اکران با استقبال مواجه شد، هم در نمایش خانگی فروش قابل توجهی داشت. به نظر می‌رسد موفقیت این مستند در اکران موجب شد تا سحر مصیبی انگیزه لازم را برای ساخت فیلمی داستانی با موضوعی ورزشی درباره زنان پیدا کند که «لورکا»، حاصل آن است. داستان فیلم حول محور زندگینامه واقعی زن شاعر ایرانی، الهام‌السادات اصغری است که توانست رکوردهای گینس را جابه‌جا کند اما به‌دلیل مغایرت و محدودیت‌های شای زنان با فرهنگ اسلامی، رکورد او در کشور ثبت نشد؛ فیلمی که موفق به دریافت مجوز اکران نشد و در نهایت نسخه قاچاق فیلم در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد.

جایی برای فرشته‌ها نیست

از دیگر مستندهای ورزشی که به اکران راه پیدا کرد و بر پرده‌ها به نمایش درآمد، مستند «جایی برای فرشته‌ها نیست»، به کارگردانی سام کلانتری بود؛ گرچه سوپه زنانه ماجرا، آن را به مستندی اجتماعی بدل می‌کند که در بستر ورزش و میدان بازی به بازنمایی موقعیت شکننده زنان در جامعه امروز می‌پردازد؛ موقعیت شکننده‌ای که با تلاش، همت و اراده‌ای زنانه البته به پیروزی یا شکوه بدل می‌شود. در اینجا نیز مثل مستند «صفر تا سکو» و خواهران منصوریان، شاهد تلاش جانانه دختران ایرانی برای اثبات خود هستیم. دختران تیم ملی «اسکیت هاکی» ایران و مشکلات و چالش‌های آنان در راه مسابقات آسیایی کره. «جایی برای فرشته‌ها نیست»، از تعلیق و کشش درون‌متنی و برون‌متنی توأمان برخوردار بوده و مخاطب را با قهرمان‌های خود همراه و همدل می‌کند. قهرمان‌های ورزشکاری که نتنها باید برای پیروزی در



نمایی از فیلم بیرو



نمایی از فیلم غلامرضا تختی



نمایی از فیلم عرق سرد

ورزشی و خصوصی‌اش، سرشار از رخدادهایی است که می‌تواند در قالب فیلم روایت شود. از این‌روست که بیشترین شخصیت و قهرمان ورزشی‌ای که در سینمای ایران مورد توجه فیلمسازان بوده، تختی است. دو فیلم در سینمای ایران به‌نام تختی گره خورده است. یکی «جهان‌پهلوان تختی» به روایت علی حاتمی است که با مرگش نیمه‌کار ماند و با کارگردانی بهروز افخمی تمام شد. قصه فیلم از این قرار بود که یک کارگردان (فریبرز عرب‌نیا) و همسرش (نیکی کریمی)، می‌خواهند پروژه ناتمام علی حاتمی که زندگی غلامرضا تختی بود را به پایان برسانند. آن دو تحقیق می‌کنند تا بفهمند که علت اصلی مرگ تختی چه بوده است. فیلمی که به‌دلیل سرگذشتی که در کارگردانی پیدا کرد، نتوانست به اثری مؤثر تبدیل شود و مورد اقبال قرار بگیرد. اما فیلم دیگری که با نام «غلامرضا تختی» گره خورده، به روایت بهرام توکلی است که در سال ۹۷ ساخته شد؛ فیلمی زندگینامه‌ای که روایتگر زندگینامه شخصی و ورزشی جهان‌پهلوان تختی - کشتی‌گیر پراوازه ایرانی - و ریشه‌یابی دلایل خودکشی اوست. داستان فیلم هم از همین جا شروع می‌شود، تختی با قرائت وصیت‌نامه‌ای که خود آن را می‌نویسد، دست به خودکشی می‌زند و فیلم با فلاش‌بک، بخش‌هایی از کودکی تا جوانی و میان‌سالگی این قهرمان بزرگ را به نمایش می‌گذارد. در طول فیلم به فقر شدید او در کودکی و زمانی که در حلبی‌آبادهای جنوب تهران زندگی می‌کرده‌اند، پرداخته می‌شود. سپس چگونگی ورودش به کشتی و قهرمانی‌ها و مشکلات او در این راه به نمایش درمی‌آید. در انتها نیز اختلافات او با همسرش و چگونگی منزوی شدن تختی به نمایش گذاشته شده است. توکلی که در کنار کارگردانی، فیلمنامه‌نویس قهرای است، توانست زندگینامه تختی را در قالب یک درام دلنشین به نگارش درآورد و همین مهم‌ترین تفاوت فیلم «غلامرضا تختی» با سایر فیلم‌هایی است که راجع به زندگینامه ورزشکاران ساخته شده است. نکته جالب درباره این فیلم سینمایی در مورد ورزش کشتی این است که در ابتدا قرار بود نقش غلامرضا تختی را امیر جدیدی بازی کند و برای این کار چند وقتی آموزش کشتی دید و در تمرینات تیم ملی کشتی هم حضور داشت، اما بنا به دلایلی که هیچ‌گاه اعلام نشد، جدیدی از بازی در این فیلم انصراف داد. گرچه این فیلم توانست نظر برخی از جمله بسیاری از هواداران بی‌شمار تختی را جلب کند، اما همچنان خیلی‌ها معتقدند هنوز سینمای ایران نتوانسته است دین خود را به این کشتی‌گیر محبوب ادا کند. شاید یکی از دلایل این مسئله، ابهام در شیوه مرگ تختی باشد و خیلی‌ها نمی‌توانند یا نمی‌خواهند بپذیرند که او خودکشی کرده است.

سونامی

ورزش‌های رزمی به‌دلیل جدال و کشمکش‌های که در ماهیتش نهفته، از قابلیت بالایی برای ساخت فیلم برخوردار است و یکی از آن رشته‌های ورزشی است که خیلی از فیلمسازان در جهان سراغ آن رفته‌اند. «سونامی»، به کارگردانی میلاد صدرعاملی (پسر رسول صدرعاملی) یکی از نمونه‌های ایرانی آن است. قصه از این قرار است که در آخرین اردوی تیم ملی توکاندو، سرمربی تیم و سه نفر از بازیکنان اعزامی، به کشوری خارجی پناهانده شده و به ایران برنمی‌گردند. در این میان همداد مقیمی که نفر چهارم در میان بازیکنان است، به‌خاطر نامزدش ترگل ابراهیمی که او هم بازیکن تیم بسکتبال است، به ایران برمی‌گردد. فدراسیون در نبود سرمربی تیم، سراغ خسروی، مربی کارکشته و حرفه‌ای سال‌های دور توکاندو می‌رود و او را به‌عنوان سرمربی تیم ملی معرفی می‌کند. خسروی دو شرط برای آمدن دارد: اول اینکه برای تمام وزن‌ها مسابقات انتخابی عادلانه برگزار کند و دوم اینکه، شاگرد قدیمی خود مرتضی نژادی را که در المپیک قبلی با مصلحت و به اجبار او ناچار به باخت خود خواسته در مقابل حریف شده، به تیم و رویارویی او با بهداد مقیمی، سرآغاز نژادی به تیم و روایتی در طول فیلم است. میلاد صدرعاملی در اتفاقات متفاوتی در طول فیلم است. میلاد صدرعاملی پدر اولین فیلم بلند خود به کمک پدر و با مشاوره دوستان پدر (افرادی همچون پرویز شهبازی و علی سرتیپی)، نسبتاً موفق ظاهر شده و علاوه بر تعریف کردن قصه‌ای جذاب در طول فیلم، مخاطب را بعد از مدت‌ها در سینمای ایران با پایان باز رها نکرده است.

بیرو

«بیرو» از جمله فیلم‌های فوتبالی و ورزشی ایرانی است که به کارگردانی مرتضی‌علی عباس‌میرزایی، براساس زندگی دروازه‌بان معروف پرسپولیس و تیم ملی، «علیرضا بیرانوند» ساخته شده است. این فیلم روایتگر زندگی این بازیکن از کودکی تا ورود به سطح حرفه‌ای فوتبال است. فیلمی به‌شدت ضعیف که با وجود محبوبیتی که سوز آن داشت، نتوانست رضایت مخاطب را به دست بیاورد و در گیشه شکست خورد. جالب اینکه بهترین لحظات فیلم که می‌تواند تماشاگر را از تماشای قهرمانش روی پرده به وجد بیاورد، صحنه‌های واقعی دروازه‌بانی بیرانوند از جمله مهار پناالنتی رونالدو بود که به‌شکل مستند به انتهای فیلم الصاق شده بود.